

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که مرحوم شیخ و اصحاب و قبل از اینها در کتب دیگر، که کذب در حال اصلاح جایز است. و بالخصوص روایاتی از رسول الله صلوات الله و سلامه علیه، نقل فرموده بودند اهل سنت. و ما و توضیح دو سه روزی توضیح روایات، متونش و اسنادش را عرض کردیم.

یک روایتی بود دیروز که مال ثعلبة عن معمر بن عمر عن عطاء، ما نگاه کردم امروز باز هم نه آن نگاه دقیق، معلوم می شود معتنابه است حدود هفت هشت ده تا روایت داریم که ثعلبه از معمر بن عطاء، در بعضی هایش معمر بن عمر بن عطاء. احتمال دارد که این طور باشد. یکی روایت هم داریم معمر بن عطاء. این هم احتمال ... آقای خویی آن دو تا اسم را، معمر بن عطاء را و معمر بن عمر بن عطاء را احتمال اتحاد ندادند. ارجاع به هم ندادند.

احتمال اتحاد دارد اگر خواستید در وسائل خودتان بنویسید. ما معمر بن عمر بن عطاء داریم در خود روایات و معمر بن عمر عن عطاء مثل اینجا. لکن آن یکی بیشتر است. احتمالا حالا خیلی هم نشناختیم. ایشان معمر بن عمر بن عطاء باشد. یک جایی هم دارد معمر بن عطاء بن وشیکه. که وشیکه ظاهرا اسم مادرش باشد. بعید نیست قاعدتا اینطوری باشد: معمر بن عطاء ابن وشیکه؛ که ابن وشیکه عنوان خود معمر باشد.

چون عرض کردیم در لغت عرب اگر می خواستند نسبت به پدر بدهند بن می گفتند. معمر بن عطا. اگر می خواستند به مادر بدهند همزه را هم می گذاشتند. ابن می نوشتند. مثلا ابن محمد بن حنفیه که الان در کتابهای ما رایج است، این باید به عنوان محمد ابن الحنفی، با همزه نوشته بشود.

آن وقت گاهی نویسه و تعبیر شده به محمد بن علی، محمد بن علی بن ابیطالب. آنجا باید بنویسند محمد بن علی. این جزو اصول املاء بوده. اگر طرف را به پدر نسبت می دادند بن می نوشتند. به مادر بود، ابن می نوشتند.

الان در این کتاب آمده معمر بن عطاء بن وشیکه. من فکر می کنم اگر این درست باشد که اسم مادر باشد، معمر بن عطاء ابن وشیکه؛ همزه را باید دو مرتبه بگذاریم.

.....
علی ای حال هر دو سه عنوان الان مشکل دارد. چیزی محصل به دست نمی آید. اصولاً من عرض کردم اگر ما می گوئیم عناوینی که داریم مشکل دارد، این خیلی نباید پیش ما زنده باشد. سنی ها کمتر دارند این جور. ما زیاد داریم نسبتاً. که مثلاً اسمش را شیخ طوسی فقط توی رجال در اصحاب الصادق (ع) آورده مثلاً یا اصحاب امام باقر سلام الله علیه و چیزی راجع به ایشان نگفته. توی روایات هم هست اسمش. این را غالباً یا مهمل می نویسند یا مجهول می نویسند علی اختلاف اصطلاحش.

البته اگر شیخ آورده باشد غالباً مهمل می نویسند. کسی که اصلاً ذکر نشده باشد مجهول است. اصطلاح عکس هم بعضی گفتند. گاهی می شود فرد اصلاً ذکر نشده، می گویند مثلاً مجهول یا... یا مثلاً در کتاب شیخ طوسی روایت چیزی راجع به ایشان نگفته، می نویسند مهمل یا به عکسش. اما غالباً می نویسند مهمل. یعنی ذکره شیخ و احملة یا ذکره اصحابنا و احملة.

علی ای حال کیف ما کان مجموعه روایاتی که ما داریم که معمر بن عمر بن عطاء یا معمر بن عمر یا معمر بن عمر ذکر شده است. در کتاب رجال هم رجال شیخ طوسی دارد. هیچی هم نگفته. و این متعارف، یعنی این هست. ما بعدها آمَدیم به اصطلاح مثل مثلاً متعارف اهل سنت گفتیم آقا این مجهول است یا مهمل است، یا اطلاع نداریم و حدیث به خاطر او ضعیف است.

لکن در تقریباً مواردی که ما معمر بن عمر داریم، در تمام موارد نقل ثعلبه از ایشان نقل کرده، ثعلبه بن میمون و این ثعلبه خیلی مرد بزرگواری است. فوق العاده، فقیه، زاهد، عالم، راوی جلیل القدری است. لذا این که می گوئیم کم ترک الاول للآخر، ممکن است ما خودمان با این شواهد حکم بکنیم به قبول روایت این شخص. قبول بکنیم که به خاطر عظمت شأن ثعلبه. و عرض کردیم این راهها که ما افرادی را توثیق بکنیم و قبول بکنیم این یک نکته ای است که چون می خواهیم به لحاظ تاریخی همیشه در ذهنتان باشد تکرار می کنم؛ یعنی یک واقعیتهایی در رجال و حدیث شیعه. رجال و حدیث شیعه به این شکل رسمی به قول ماها استاندارد اهل سنت از زمان علامه شد، قرن هشتم. ایشان هم در اصول اثبات کردند حجت خبر عدل را، تمسک به آیه نبأ. هم آمدند در رجال کتاب نوشتند مجموعه آثار گذشته ها. لکن کراراً عرض کردیم کتاب علامه شاید خیلی زور بزنیم بیست درصد حدیث اهل بیت (ع) بوده. و لذا بعد از علامه، خب حرفهای علامه عقلایی هم بود دیگر؛ خب خبر ثقة را قبول بکنیم، خبر عدل را قبول بکنیم، خبر عدل نه ثقة. و فقیه ضعیف است یا مجهول است یا کذا است قبول نکنیم. خب بحث عقلایی هم هست حالا غیر از این ۶۰۷۰ بعضی اخباری ها خیال کردند این تأثیر علامه است.

این بحث علامه نیست. یک استاندارد علمی اهل سنت بود. هر کسی با کتب اهل سنت آشنا بود، کتابها را دیده بود خب استانداردهای علمی شان این بود. فقهشان این بود، اصولشان این بود، رجالشان این بود. این استاندارد علمی بود. دو، ذوق عقلایی هم با همین است خب. افراد ضعیف و مجهول آدم روایاتشان را قبول نکند، عدل را قبول نکنند. و بعد هم خب ایشان استدلال به شواهد کتاب.

لکن این با واقعیت ما نمی ساخت. عرض کردم چند بار عرض کردم. چون شیعه رجالش و حدیثش و فرض کنید به اینکه فقهش را همه را چهار قرن قبل از علامه نوشته، کارها را کرده. کار بعدی ایشان نمی توانست در حقیقت نافع بوده باشد.

و لذا عرض کردیم این مشکل را علمای ما به انحاء متعدد سعی کردند بررسی بکنند. اینکه مثلا امثال شهید ثانی می گوید جابر، شهرت جابر، در حقیقت جواب این مشکل بود. مثلا این حدیث می دیدند ضعیف است، در کتاب کافی هم آمده. معمر بن عمر یا معمر بن عمر یا معمر بن عمر بن عطاء اسمی ندارد. خب از آن طرف هم آمده و هزاران حدیث نه این که یکی. عرض کردم کلمات علامه، و انصاف من نمی خواهم بگویم تعبدا، انصافا راهی را که علامه رفته اجمالا، حالا فرض کنید اجمالا بشود قبول بکنیم، انصافا با ذوق شیعه مشکل داشت دیگر. به هر حال این راه مشکل دارد.

اولا کتابهای ما نوشته شده؛ میزان مصادر ما در این جهت کم است. اهل سنت تا آن زمان، تا زمان علامه که خیلی مصادر سنگین، قبل از آن داشتند، چه برسد به زمان علامه. ما تمام کتاب های رجال و فهرستی خودمان را جمع کنیم به اندازه مثلا کتاب ابن ابی حاتم که در قرن سوم شاید نزدیک دو جلدش باشد، یک جلد، یک جلد و نیم باشد. چیزی نداریم ما. مجموعا دو جلدش مثلا باشد یا فرض کنید دو جلد و نیم. خودش نه جلد و هشت جلد است همان یک کتاب.

ما خب انصافا کم داشتیم دیگر. نمی شود این را انکار کرد. و بعد هم اصحاب نوشتند، تدوین شد. این راهی را که علامه رفت برای مذهب نمی ساخت، جواب نمی داد. اصحاب ما شرایط خاص خودشان را داشتند. تقیه داشتند، مشکلات داشتند، خیلی مشکلات سنگینی، مشکلات کوچکی نبود. و این مجموعه با خون دل رسیده بود. به این آسانی نبود که مثلا بگویم این سندش مجهول است، رفع ید بکنیم.

لذا یواش یواش و ما عرض کردیم از قرن هشتم به بعد از زمان علامه به بعد، یک راهی که رفتند همین راهی بود که غالبا امثال شهید ثانی و اینها پیش گرفتند. یک عده ای که قبول نکردند مثل صاحب مدارک. صاحب مدارک می گوید اصلا می گوید ما فقط حدیث صحیح را قبول می کنیم. بقیه را قبول نمی کنیم.

س: انگیزه علامه برای تعیین روش چه بود؟

ج: عرض کردم یک، ایشان خب فقیه بود، اعتقادش این بود که حدیث آیه نبأ دلالت می کند. خب این انگیزه نمی خواهد. ما خیال می کنیم همه اینها انگیزه می خواهد یا سیاسی یا اجتماعی. دو، خب این استاندارد علمی بود، بلاشکال علامه کلمات عامه را مطلع بود. اصلا خب جو عمومی آنها بودند دیگر؛ اصول مال آنها بود. ایشان سه دوره اصول نوشته دیگر. حلقات به اصطلاح امروز ما. اول و دوم و سوم. همه اش هم اصول عامه است. مبانی و تهذیب و نهاییه.

س: تأثر از جو عامه بوده یعنی؟

ج: جو علمی بود. بعد هم خب این عقلایی بود که اگر عادل باشد خبرش قبول بشود، ثقه باشد، آقای خویی می گوید عقلایی است که ثقه را قبول بکنیم. نه اینکه آقای خویی جوی داشته، یا آقای خویی تأثری داشته است. بعدش هم فرض کنید ضعیف باشد، مجهول باشد. یا اگر خدای ناکرده یک کسی متهم به کذب باشد خب. خب آقایان در رجال نوشتند که فرض کنید کذابین پنج تا هستند. شهر الکذابین ابوسمینه است. روایت ابوسمینه در خود کافی هم هست. الا ما شاء الله در کافی هم هست. خب اینها می گفتند این از آنطرف عقلا قبول نمی کنند که شما خبر کذاب آنها را در شریعت قبول بکنید. از آن طرف خب می گفتند خب نمی شود اصحاب ما کتاب نوشتند، خون دل خوردند. کلینی اوثق الناس فی الحدیث و اثبتهم فیه. این احادیث رویش کار شده، اینها حرفهای عادی که نبوده که. دقت می کنید؟ این مشکلاتی بود

لذا آمدند عده ای شان پس اینها چند تا راه اصحاب ما از آن زمان علامه به بعد داشتند؛

یک: راه مثل صاحب مدارک، گفت ما فقط حدیث صحیح را قبول می کنیم. بقیه را قبول نمی کنیم بلغ ما بلغ. اعراض کردند. راه ایشان. راه دو: که این متعارف اصحاب بود. می آمدند میگفتند که این روایاتی که سندش ضعف دارد، این از باب انجبار قبول می کنیم به عمل اصحاب. این مسلک درست شد. اصلا این مسلک انجبار بعد از علامه درست شد. یا اگر سندش صحیح است اصحاب قبول نکردند، کسر، کاسریت. عمل یا کاسر است یا جابر است. این را اصحاب ما عده ای باز این راه را پیش گرفتند. طبعاً این راه تا مدتها بعد هم تأثیرگذار بود. تا مثل فرض کنید مثلاً مرحوم نائینی و دیگران و این راه تأثیرگذار بود. این راه دوم.

راه سوم: اخباری ها پیش گرفتند. تمام این اصطلاحات و مصطلحات را کنار ریختند. گفتند همه روایات را قبول می کنیم. دیگر بیست درصد و سی درصد و... مثلاً با آن راه انجبار مثلاً پنجاه درصد را قبول داشتند. با انجبار پنجاه درصد، پنجاه و پنج، نزدیک شصت درصد.

بیست درصد با قواعد علامه می شد. چهل و پنجاه، سی و چهل درصد هم با این راه انجبار درست کردند. اینها دیگر تمام انجبار و منجبار و اصطلاح همه را کنار، صد درصد. فقط قید کردند به کتب مشهوره. گفتند هر روایت در کتب مشهوره اصحاب، اصحاب زحمت کشیدند، این کتب مشهوره را قبول می کنیم صد درصد. تعارض هم داشت همان راه هایی که ائمه (ع) گفتند در حل تعارض باید مراعات کنیم. خب این طبعاً نزدیک مثلاً حدود مثلاً دو قرن و نیم بعد از علامه این شدیدترین راه حلی بود که داده شد.

خب راه این هم مشکل بود دیگر انصافاً اینها هم خیلی، ما قطع داریم که روایاتی را کلینی قبول کرده، صدوق قبول نکرده؛ صدوق قبول کرده، کلینی قبول نکرده است. این دیگر قطع ما است دیگر. نمی شود این را ما به اصطلاح معیار قرار بدهیم. معلوم می شود اعمال اجتهاد شده، اعمال بحث شده. این که ما بگوییم تمام اینها، مثلاً تمام کتب مشهوره، نه فقط کتب اربعه، کل کتب مشهوره از اهل بیت (ع) صادر شده، این راه هم خیلی معقول نبود. حالا آن راه علامه هم مشکل داشت، این راه هم خب خیلی مشکل دارد. این راه هم خیلی...

مرحوم وحید بهبهانی یک راه دیگری را در حقیقت گرفت. ایشان اضافه بر آن انجبار، که مثلاً قرن سیزدهم، اضافه بر انجبار که مطرح بود، ایشان آمد اصلاً می خواست باب توثیق را باز کرد. این کار بزرگ این بود. تقریباً از آن زمان ها البته قبل از ایشان هم شد دیگر. ایشان یک مقداری منسجم ترش کرد؛ چون خود ایشان در رجال کار کرده، حاشیه در رجال دارد، کتاب در رجال دارد. و آن وقت دو تا شد در حقیقت. یکی انجبار، یکی اینکه افراد مجهولی که تا حالا حکم به جهالت می کردیم به خاطر کلام علامه، از جهالت در آمدند. مثل همین راهی که من امروز رفتم. این راه همان راه است. این راه مثلاً فرض کنید راه دویست و خرده ای سال قبل این مطرح شده، سیصد سال قبل این راه.

اصلاً به جای اینکه بگوییم این حدیث، این حدیثی که اینجا هست، این با ضعفش انجبار پیدا می کند، اصلاً بگوییم معمر بن عمر ثقه است. خوب دقت بکنید. آن راه انجبار گفت این روایتش را قبول می کنیم. چرا؟ چون علامه توثیقش نکرده، علامه اصلاً اسمش را هم نبرده و توثیق نکرده، در کتاب شیخ طوسی توثیق نشده، جای دیگر هم توثیق نداریم. پس بنابراین حدیث ضعیف می شود به خاطر جهالت. منشأ ضعف این است. اما می گفتند انجبار شده، من باب مثال می خواهم بگویم.

راهی را که مرحوم وحید آمد، هم انجبار را قبول کرد، هم در حقیقت این آمد گفت که بابا بحث های رجالی که علامه کرده، این درست نیست. نه اینکه قبول روایت، خود بحث رجالی اش هم درست نیست. ما نمی توانیم رجال شیعه را همان مقداری که علامه نوشته بنویسیم.

خیلی یا همان مقدار، فرض کنید شیخ طوسی توثیق نکرده علامه هم نکرده قبول نکنیم. این خود کار درست نیست، خود این کار درست نیست. کار نداریم به عمل.

و این کار ایشان هم کار دقیقی است؛ این کار درست است. این را ما کارا خود بنده هم توضیح دادم. ما من حیث المجموع آنچه که الان به عنوان میراث رجالی داریم، هم باب رجال ما نمی خورد. دو تا مشکل است؛ یک مشکل میراث روایی و فقهی که داریم با این روایات نمی شود حلش کرد. یکی هم اینکه میراث رجالی ما ضعیف است. انصافا این را باید قبول بکنیم. این را من خودم قبول دارم.

حالا تمام راهی را که وحید رفته قبول بکنیم، آن بحث دیگری است. این که من گفتم بیایم بگوییم مثل معمر بن عمر این ثقة است، و روایاتش را قبول بکنیم، به خاطر اینکه آنچه که ما داریم توسط ثعلبه بن میمون است که فوق العاده مرد بزرگواری است، مضافا به اینکه حالا روایاتش هم مشکل ندارد از جهات دیگر. یعنی به اصطلاح این بحث را مطرح بکنیم، ما بیایم زاویه بحث های رجالی را هم توسعه بدهیم.

حالا این توسعه ای که از زمان وحید شروع شد دیگر ادامه پیدا کرد. روشن شد سیر حدیث کار ما؟ همیشه مبانی علمی تاریخی را خوب در ذهن داشته باشید. هر چیزی جای خودش است. یک راه هم این جوری شد.

لذا اگر دقت بکنید مجموعا شد دو تا راه. یکی انجبار، یکی اینکه خود اینها را از نظر رجالی توسعه بدهیم. این منشأ شد حالا من گاهی تعبیر می کنم حوض کر، یک حوض کری درست بکنیم که افراد زیادی را بتوانیم در این حوض های کر مثلا توثیق بکنیم که تا قبل از آن توثیق نشده بود. دقت کردید؟ و این خب البته بحث بسیار لطیفی بود. البته قبل از مرحوم وحید بهبهانی توسط این جامع الرواة خیلی از افراد اصلا در رجال اسمشان ذکر نشده بود. ایشان چون استخراج کرد از کتب اربعه، ما الان افرادی در کتب اربعه داریم که حتی در کتاب رجال شیخ طوسی هم اسمشان نیامده، فهرست نجاشی جای خودش یا رجال کشی. یعنی اینها آمدند هی یواش یواش هم توسعه اسماء شد، هم راهی باز کردند که اینها را توثیق بکنند. دقت بکنید. هم راهی باز شد به اسم انجبار. اینها همه از برکات بعد از علامه بود.

این دو کاری را که مرحوم وحید کرد این الی زماننا هذا ادامه پیدا کرد. البته یک کار قبل از وحید بود. یک کار هم ایشان شروع کردند. این الی زماننا هذا ادامه پیدا کرد. لکن خب مثلا فرض کنید مرحوم امثال مرحوم حاجی نوری قدس الله سره بیشتر اهتمامش را برده روی دومی که توسعه بدهد، بحث را توسعه بدهد. آن وقت لذا هی اسمش شد فی ما بعد در کتاب مثل آقای خویی توثیقات عامه. مراد ما از توثیقات عامه مجموع شواهد عمومی بود که از آن در می آوردیم این افراد ثقة هستند. اگر چه در کلمات سابقین توثیق نشدند.

این در مورد سیصد سال در فقه شیعه اضافه شده. خیلی فاصله زمانی، این باید مثلاً در سالهای ۳۰۰-۴۰۰ می شد. انصافاً نهصد سال فاصله دارد. دیر به فکر افتادند. این کار دیر شد.

به هر حال این کار حدود سیصد سال است، حدود سه قرن است، هم توسعه دادند اسماء جدید پیدا کردند. این اسماء جدید عمدتاً منشأش تصفح روایات بود. مثلاً جامع الرواة آمد کتب اربعه را نگاه کرد خیلی اسماء جدید، اصلاً اسم هایشان مطرح نبود. خیلی اسمها را مطرح کرد در جامع الرواة اصلاً در کتب رجال نیامده. در کتاب رجال شیخ طوسی هم نیامده. این یک. دو، این عمل هم تا زمان ما هنوز ادامه دارد. خوب دقت بکنید. مثلاً ادامه این عمل به چه صورت بود؟ مرحوم جامع الرواة یا بعدها آقای خویی، آقای خویی هم این کار جامع الرواة را به نحو دقیق تری انجام دادند. این کاری که شد، این در کتب اربعه بود. بعد آمدند در غیر کتب اربعه. ثواب الاعمال، عقاب الاعمال و خصال و این جا هم اسماء جدیدی پیدا شد. دقت می کنید راه را؟

باز در زمان ما یعنی چند سالی است باز نه اینکه این زمان، مثلاً حدود شاید صد سالی بشود، اینها آمدند دیدند عجب ما اصلاً روایتی داریم که در کتب سنی ها اسمشان هست، یا زیدی ها مثلاً که خود ما ها نداریم. یعنی این توسعه همین جور پیدا شد. از کتب اربعه، تصفح، بعد مثلاً ممکن بود یک نسخه ای از یک کتابی، فرض کنید کتاب غایات است، کتاب عروس احمد بن جعفر قمی هم چاپ شد یا کتابهای مال فرض کنید مثلاً بعضی از نسخ هند و غیر هند را اینجا آوردند، کتابهای تازه هم پیدا شد. هی یواش یواش این مطلب توسعه پیدا کرد. هی اسماء جدید پیدا کردند. دقت کردید؟

پس این توسعه که توسعه خود اسم، اصلاً اسم این شخص باشد، این مثلاً در قرن سیزدهم، مرحوم محمد بن علی اردبیلی در جامع الرواة این را از کافی شروع کرد، از کتب اربعه شروع کرد. قبل از این نبود. از کتب اربعه شروع شد که هنوز هم ادامه دارد زمان ما. کتب اهل سنت را دیدند، کتب زیدیه، در کتب زیدیه اسم مثلاً روایت ما هست. عن الصادق (ع) در کتب زیدیه، ما هم نداریم. دقت کردید؟ در کتب اهل سنت پیدا شد روایت عن الصادق (ع) عن الباقر (ع) که ما تا حالا نداشتیم در کتب اربعه نبود، در غیر اربعه هم نبود. در غیر کتب اربعه پیدا شد. نسخی که پیدا شد، امروز مثل اینکه از بحث خودمان خارج شدیم حالا برای یک نکته ای که می خواستیم اینجا عرض بکنیم.

غرض به هر حال این راه هم توسعه پیدا کرد. آن شواهد عامه هم انصافاً بعد از مرحوم وحید خیلی توسعه پیدا کرد. و بد هم نیست انصافاً این که آقای خویی اصرار دارند که ۲۰:۲۵ و دیگران، انصافاً، به هر حال این را ما بدانیم که در مجموعه روایات ما، ما به آن مقداری

.....
که به قول آقایان اصول خمسہ رجالیه اصطلاحی گویند. دو تایش مال مرحوم شیخ طوسی است، رجال شیخ و فهرست. یکی مال نجاشی است، یکی مال کشی است، چهار تا. یکی هم مال مرحوم ابن غضائری پنج تا. حالا بعضی هم برقی. اصطلاح اصول خمسہ آن پنج تاست. برقی را هم اضافه کنید حالا فرض کنید شش تا.

ما با آن اصول خمسہ رجالیه، البته دو تایش فهرست هستند رجال نیستند. با آن اصول خمسہ رجالیه یا با کتاب علامه، انصافا نمی توانیم در غیر از حالا قبول روایات، آن که واقعا یعنی ظلم است به روایات اهل بیت (ع) بینی و بین الله ظلم است. حتی به نظر من روی روایات هم نمی توانیم اعتماد بکنیم. انصافا کم است. باید یک راه دیگر پیدا بکنیم.

حالا آن چهار تا پنج تا راهی که وحید گفتند، هفت و هشت تا راهی که مرحوم صاحب مستدرک گفتند، حالا آن بحث دیگری است. دیگران هم گفتند آنها بحث دیگری است تطبیقاتش. اما انصاف قضیه اعتماد ما بر اصول خمسہ رجالیه به ضمیمه رجال ابن داود فرض کنید و علامه، برای کشف حال روایات از ائمه علیهم السلام و روایات شیعه انصافا کم است. و انصافا هم ظلم است نه اینکه فقط کم است. یک چاره ای باید بشود.

راهی را که مرحوم وحید شروع کردند این راه باید ادامه پیدا کند انصافا. البته خب می دانید یکی کثرت روایات، یکی روایات اجلاء، یکی روایات سه نفر، همان سه بزرگواری که صدوق به او تأیید باشد، یکی اینکه له اصل، دیگر نمی خواهم بگویم. این یک مجموعه طریقی بود که الان چند تایش را اشاره کردم. از زمان وحید هی اضافه شد. اضافه شد، روی این قسمت. روی قسمت توثیق و تضعیف و خود مباحث رجالی. که تا زمان ما هم ادامه دارد. لکن خب با شدت و ضعف. مثلا مرحوم نائینی بیشتر روی انجبار کار می کنند. مثلا مرحوم نائینی روی بحثهای رجالی نمی آیند. باز مرحوم مثلا حاجی نوری روی بحثهای رجالی می رود. دقت می کنید؟ انجبار را ایشان قبول دارد، اما بیشتر روی بحثهای رجالی رفته، کتاب نوشته، تحقیق کرده، تنقیح کرده، روایات را بررسی کرده، بعد در خود خاتمه مستدرک، مثل اینکه صاحب وسائل در خاتمه، یک بخش رجال دارد، ایشان هم یک بخش رجالی دارد، قسمت هایی که از وسائل فوت شده متعرض شده. قرائن عامه، قرائن عامه را زیاد ذکر می کند. خیلی افرادی که توثیق نبودند سعی می کنند توثیقشان بکنند. ایشان و بعد از ایشان. قبل از ایشان، بعد از ایشان.

اما خیلی از بزرگان مانده، این راه ها را نرفتند مثل مرحوم آقا ضیاء، مرحوم اصفهانی، مرحوم محقق اصفهانی، مرحوم به اصطلاح محقق نائینی؛ اینها بیشتر رفتند روی همان انجبار. رفتند روی انجبار. بحث های رجالی را توسعه ندادند.

انصافاً هم وحید در این جهت باید گفت واقعا وحید است در حق خودش. ایشان هم بحث‌های انجبار را قبول دارد. در رسائل فقهی ایشان من نگاه کردم. هم بحث‌های رجالی را توسعه داده و واقعا این کار باید بشود. خوب دقت بکنید. حالا ببینید ممکن است دو تا مبنای وحید را هم قبول نکنیم. این بحث دیگری است. این کار باید بشود. این کار باید بشود و رجال شیعه و حدیث شیعه باید واقعا رویش کار بشود.

البته مرحوم وحید کار سومی را هم نسبت به خصوص فقه و حتی اصول ابداع زیاد دارد روی مسائل فقهی تحقیق و تنقیح و زوایای فقهی و دقتها و خبرویت‌های فقهی را هم زیاد دارد. در اصول هم کذلک. نسبتاً ابداعش در اصول شاید زیاد نباشد اما در فقه خیلی ابواب را توسعه داده، ذهن فقیه را باز کرده، این کار را هم ایشان دارد. این مجموعه سه کار اساسی است که ایشان در فقه دارد.

این کار سوم ایشان هم تا زمان ما ادامه دارد. در کلمات نائینی هست، آفاضیاء هست، مرحوم استاد آقای خوبی هست، جواهر هست تا حدی، خود وحید نسبت به زمان خودش شاید از جواهر جلوتر باشد.

علی‌ای حال این سه تا کار اساسی است. و حالا مرحوم استاد از این سه کار دو تا را نسبتاً خوب، یکی بحث فقهی و یکی هم بحث رجالی. روی انجبار ایشان چون اعتقاد نداشتند روی انجبار کار نکردند مرحوم استاد.

مرحوم آقای نائینی روی بحث تحقیقات فقهی ایشان همان راه را رفتند، نه اینکه بخواهم بگویم حرف وحید را، راه را رفتند و انجبار را رویش کار کردند. روی مسئله بحثهای رجالی وارد نشدند. دقت می‌کنید؟

مرحوم حاجی روی انجبار و روی بحثهای رجالی وارد شدند اما روی بحث‌های تحقیقات فقهی وارد نشدند.

کارهایی است که باید بشود. یعنی وضع علم و سیر علم را همیشه در حوزه‌های خودما در درجه اول، بعد در حوزه اسلام، و در تفکرات اهل سنت، در ذهنتان باشد که ببینید در کدام مرحله کار هستید. پس این که من الان می‌گویم معمر بن عمر، برگردیم به بحث مقدمات، که خود من هم واقعا خیلی روشن می‌بینم نسبتاً که درست است معلومات ما از این شخص خیلی کم است؛ یعنی معلومات ما از این شخص، همیشه خیلی دقت بکنید، دو چیز را با هم خلط نکنید؛ یکی آن چه که موجود داریم، یکی آنچه را که شما می‌خواهید اثبات بکنید. این دو تا، این راه فنی علم است اصلاً.

آنچه که موجود داریم، این است که شیخ طوسی اسمش را در رجال آورده، و طبعاً این ارزشی ندارد. من چند بار عرض کردم. چون یک مقدار رجال شیخ طوسی فرض کنید مثلاً در کتاب بوده، معمر بن عمر بن، معمر عمر بن عطاء عن ابی جعفر، ایشان تا اصحاب

الباقر(ع) نوشتند. خب این را هم ما خودمان الان به کتاب کافی برمی گردیم معمر بن عمر بن عطاء عن ابی جعفر. خوب دقت بکنید. من همیشه عرض کردم وقتی کلام شیخ طوسی یا کلام شیخ نجاشی را می خوانید، یا دیگران، فرض کنید کشی، یک بحث غیر از اینکه حالا آن کلام با قطع نظر از مقدارش، یک بحث این که ببینید آن مطلب را شما تعبدی می خواهید قبول بکنید یا نه، خودتان هم قبول دارید، تعبد نیست. آنچه که الان شما دارید در چند تا کتاب حدیث هفت هشت تا حدیث از این شخص هست، عن ابی عبدالله عن ابی جعفر ظاهرا و تمام اینها ثعلبه توش هست. دقت بکنید. شیخ طوسی هم می دانسته این آقا من اصحاب الصادق(ع) من اصحاب الباقر(ع). این برایتان تعبد نمی آورد چون این را خودتان پیدا می کنید. نمی خواهد به شیخ طوسی برگردید. این خیلی، چون الان در کلمات عده ای از رجال ما این هم تعبد گرفتند. که بله ما تعبد داریم به آقا، خب این حدیث صحیح ما خودمان، سند تا ایشان صحیح است. دیروز گفتیم فی غایة الصححه، اصلا صحیحه اعلائی هم است. همه اجلای اصحاب هستند.

پس یک، ما الان مجموعه داده های ما چند تا روایت و کلام شیخ طوسی است. کلام شیخ طوسی هم به نظر ما ارزش تعبد ندارد، نه اینکه بخواهیم خدای ناکرده نفی بکنیم. درست است ایشان فرمودند لکن در این مسئله شیخ طوسی و نحن صیان. این خلاصه بحث. شیخ طوسی هم این روایت را دیده ما هم همان روایت را دیدیم. شیخ طوسی ایشان را جزو اصحاب الباقر(ع) قرار داده خب ما هم قرار می دهیم. دقت فرمودید؟ این نکته ای است که چون در حوزه ها رویش کار نمی شود. خیلی دقت بکنید روی این نکته ها و این ظرافت ها خیلی جای اعتنا دارد.

پس مجموعه داده های ما این است. موجودی ما، آن که الان در اختیار ما داریم این است. آن که می خواهیم الان اثبات بکنیم؛ یک، خبر آن را انجبار بدهیم حالا در اینجا یا در جای دیگر به عمل اصحاب. خب این باید بگردیم دنبال این که این خبر در کتب اصحاب، شواهد خودش، حالا نمی خواهیم وارد آن بحث بشوم. دو، اینکه ما بخواهیم اثبات و ثاقش را بکنیم. یعنی توسعه رجالی به اصطلاح من. یک توسعه رجالی بدهیم.

آن وقت راهش چیست؟ راهش این نیست که چون شیخ طوسی آورده. آن عرض کردم آن ارزش علمی در رجال ندارد. کاری است که ما می کنیم. هیچ فرقی ندارد. آن می رود کنار. بله، فوقش این است که اثبات بکنیم وقتی شیخ آورده ابی جعفر یعنی نسخه کلینی درست است. لکن چون روایت زیاد است، احتیاج به آن شیخ هم نداریم. اگر یک روایت واحده بود چرا مشکل داشتیم. لکن چون چند تا روایت داریم خیلی مشکل نداریم.

پس بنابراین ما می مانیم و این نکته. آن نکته این است: شخص بزرگواری چون ثعلبه بن میمون از ایشان نقل کرده، بلکه آن که ما الان در کتب اربعه یعنی کافی بیشتر داریم، تماما منحصر به ثعلبه است. در معمر بن عطاء نه، غیر ثعلبه. در معمر بن عمر یا عمر منحصر به ثعلبه است.

آن وقت این بحثها دیگر هم رجال و نحن رجال. خود من میلم به این است که این معلوم می شود شخصیتی بوده، همیشه من می گویم، حد العلم ما نسبت به ایشان، نسبت به حد الواقع ایشان خیلی کم است. ایشان حد الواقعش بالاتر است. شخص بزرگواری مثل ثعلبه این مقدار حدیث نقل می کند این انصافا عادتاً باید بزرگواری باشد والا ما نمی شناسیم. علم نداریم.

س: این به مرتبه حجیت می رسد؟

ج: به نظر من بله، اینجاست که اختلاف بین ماها می شود. بین افراد اینجا می شود.

همین مثلا فرض کنید امثال حاجی نوری می گوید بله مثلا اینجا را ما قبول می کنیم، یکی دیگر می آید می گوید قبول نمی کنیم. آن بحث دیگری است.

خود من تمایلم به این است که ایشان شخصیتی است. بعید می دانیم اگر یک روایت بود مطلبی بود؛ اما چون روایات متعدد است و طبعا بعد مسئله بعدی بررسی روایاتش است، بررسی روایات به لحاظ متن است. به لحاظ غلط و غلط بودنش، به لحاظ فصیح بودن و نا فصیح بودنش. به لحاظ مطلبی که در آن هست. در اینجا راجع به اینکه حضرت یوسف (ع) دروغ نگفت، حضرت ابراهیم (ع) دروغ نگفت. خب این مطلب بزرگی است خودش. و متن، متن خوبی است. این مجموعه شواهدی است که ما اقامه می کنیم برای اینکه مثلا این شخص قابل اعتماد است ولو در این سند نباشد، در روایت دیگری باشد.

این راجع به این روایت ما یک اجمالی هم قواعد کلی اش را عرض کردیم برایتان که روشن بشود. و سیر تاریخی طریقه علمای شیعه نه طریقه اهل بیت (ع). طریقه علمای شیعه برایتان روشن بشود. و هم کیفیت نتیجه گرفتن که اگر بخواهید نتیجه گرفته بشود این طور است. این راجع به این مطلب.

حالا جمع بندی خود روایات؛ اجمالا در این روایاتی که داشتیم، روایت صحیح داشتیم در مجموعه این باب که خواندیم. حالا ای اخي انا الظالم گفتیم، ولو ظاهرا سندش سندی که صدوق آورده که آن مرحوم همدانی، احمد بن زیاد در سند هست، ما کمی اشکال

داشتیم در آن سند و گذشت. آقای خویی ظاهراً قبول کردند در آنجا ظاهراً قبول کردند. نه آن هم ایشان قبول نکردند چون گفتند محمد بن نعمان مجهول است. نه آن محمد بن نعمان ثقة است، مجهول هم نیست. این را یک توضیحی سابقاً عرض کردیم. ظاهراً محمد بن نعمان سعی کرده خودش را مخفی بکند. توضیحاتش گذشت دیگر حالا تکرار نمی‌کنیم.

این هم راجع به این مطلب.

پس در اینکه در باب اصلاح می‌شود دروغ گفت بلکه از مجموعه روایات، در آن روایت صحیح داریم، المصلح لیس بکاذب یا بکذاب. اصلاً تصور موضوعی شده. استثناء حکم نیست. تخصیص حکم نیست. اصلاً انسان مصلح اصلاً کذاب نیست. این روایتی که وارد شده صحیح هم هست، معتبر هم هست و می‌شود قبول کرد. حتی روی مبنای کسانی که حسن و قبح را ذاتی می‌دانند. نه به خاطر مضاری که بر آن مترتب می‌شود.

پس این مطلب قابل قبول است. و این شبیه تقیه مداراتی است. همچنان که تقیه گاهی به خاطر خوف از عامه است، یا خوف ضرر است حالا، و گاهی تقیه به عنوان مدارات است. خوفی نداریم لکن کاری انجام می‌دهیم که مثلاً محبت آنها را کسب بکنیم. مثلاً تألیف قلوب بشود، تقریب بشود، یک چیزی اینجوری مثلاً. یک کاری اینجوری. این بد نیست. آنجا هم داریم روایت. انصافش روایات مداراتی هم داریم. این شبیه همان تقیه مداراتی است. این نکته دوم.

از اینجا یک مطلبی را می‌خواهم عرض بکنم. مرحوم شیخ انصاری و تبعاله آقایانی که بعد از ایشان تا جایی که من دیدم، در ذیل مسئله کذب للضروره، اسم تقیه را هم برد. که ایشان فرمود اگر دار امر بین تقیه یا مثلاً توریه، که گفتیم آقای خویی هم مفصلاً متعرض شدند. اما در ذیل کذب اصلاح اسم تقیه را نبرده ایشان. خوب دقت کردید؟ در ذیل کذب للاصلاح اسم تقیه را نبرده است.

دو احتمال دارد؛ یکی اینکه شاید شیخ تقیه مداراتی را قبول نمی‌کرده. چون کذب للاصلاح مشابه تقیه مداراتی است. احتمال دارد مرحوم شیخ انصاری تقیه مداراتی را قبول نکرده. احتمال دیگری هم دارد که یعنی این دقیق‌تر است نکته. این که برای اصلاح می‌شود تقیه روایات را مثلاً بعضی از روایات تقیه را حمل بر اصلاح کرد، این مطابق است با مبنای صاحب حدائق. چون صاحب حدائق مبنایی دارد. در ذهن‌ها معروف بوده که ائمه علیهم السلام تقیه می‌کردند از خوف حکام و حکومت‌ها و اینها. صاحب حدائق می‌گوید نه، گاهی امام (ع) تقیه می‌کردند فقط برای اینکه اختلاف بین شیعه باشد. و لذا لازم نبود این قول مطابق با اهل سنت باشد. دقت بکنید. چون ائمه علیهم السلام تشخیص می‌دادند که اگر شیعه دائماً یک قول داشته باشد شناخته می‌شود. مثلاً اگر بنا بشود که قول شیعه فقط وقت اذان نماز

.....
بخواند. خب می آمدند وقت اذان در مسجد هر کسی وقت اذان نماز می خواند می فهمیدند شیعه است. الان خب در مکه و مدینه این طور است چون می دانید مثلاً اذان ظهر می گویند تا نماز می خوانند نیم ساعت فاصله می شود. حالا اگر بگویند شیعه هر کسی تا اذان گفتند نماز بخواند. اینها در مسجد الحرام خیلی راحت شیعه را شناسایی می کنند.

مرحوم صاحب حدائق عقیده اش این است که یک نوع از تقیه برای ایجاد خلاف بین شیعه است. برای اینکه حفظ دماء بشود. خوب دقت کردید؟

این نحوه تقیه ای که صاحب حدائق گفته با این کذب اصلاحی می خورد. ولذا صاحب حدائق می گوید شما در اختلاف روایت همیشه دنبال نه اینکه یکی از سنی ها قائل است. نه ممکن است سنی هم قائل نباشد، همین اختلاف بین شیعه. چرا؟ برای حفظ شیعه. این عین کذب برای اصلاح است.

احتمال می دهم یا صاحب مرحوم شیخ انصاری تبه به کلام صاحب حدائق نداشتند یا قبول نداشتند. آقای خویی هم همین طور. این آقایانی هم که حالا تا جایی که من دیدم، و الا همه کتابهای مکاسب را نگاه نکردم. اینهایی که ما دیدیم متعرض نشدند. خوب دقت کنید نکته روشن شد؟

در حاشیه مکاسب بنویسید. مرحوم شیخ در قسم اول کذب تقیه را متعرض شد. در قسم اول که ضرورت باشد. در قسم دوم که اصلاح بین الناس است تقیه را متعرض نشد. قسم دوم ندارد ایشان. مرحوم شیخ ندارد. خب شما این بحث را مطرح بکنید که بنابر مسلک مرحوم صاحب حدائق، یک نوع از تعارض کلمات اهل بیت علیهم السلام به خاطر همین مسئله کذب، به خاطر، امام (ع) مثلاً دو تا حکم فرمودند، یکی حکم الله است، یکی حکم الله نیست. یا احتمالاً مثلاً استحباب است. روشن شد؟

این یک نکته لطیفی است که از قلم شیخ و قلم استاد و دیگران افتاده، تنبیه به این بدسیم. یا شیخ تبه نداشتند، در ذهنشان حاضر نبوده این مطلب. یا اینکه شیخ قبول نداشتند. حمل نکنیم تبه نداشتند.

لذا شما این بحث را مطرح بکنید. هل يمكن ان تحمل روايات التقيه رواياتي که تعارض دارد در بعضی از موارد لارادة الاصلاح. این قسم دوم. بحث شد.

نه قسم اول اضطرار. می شود در اضطرار آورد. دقت کردید؟

اصلاح به این معنا؛ حفظ دماء شیعه. نه اصلاح، چطور اصلاح یعنی اصلاح بین دو نفر. پس گاهی اوقات روایات تقیه به عنوان اضطرار است. امام (ع) خوف دارند از حکام. گاهی اوقات روایات اضطرار به تعبیر صاحب حدائق اضطرار نیست، خوف نیست، ائمه (ع) می خواستند با این اختلاف بین شیعه که شیعه دو رأی داشته باشد حفظ شیعه بکنند. روشن شد؟

این حفظ شیعه مثل اصلاحی است که شیخ اینجا گفته است. چون شیخ مرحوم شیخ در اینجا نیاوردند این تبیه را بدهیم. البته قبولش انصافاً مشکل است.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین